

فصل‌نامه بین‌المللی علمی - تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال هفتم، شماره هفدهم، بهار ۱۴۰۳ (۶۷-۹۱)

مقاله پژوهشی

Doi: [10.22034/JMZF.2024.489063.1211](https://doi.org/10.22034/JMZF.2024.489063.1211)

تأثیر اشعار سعدی در زبان و شعر حاجی بکر آقای حویزی

(قاصد)

هژار رسول ناخوش^۱، فاطمه مدرسی^۲

چکیده

حاجی بکر آقای حویزی ملقب به قاصد یکی از شاعران بنام‌گردد است. قاصد شاعری غزل‌سراست و در قالب‌های دیگر غیر از غزل به‌ندرت شعر سروده است. زبان ادبی و شاعرانه او نرم و تا حدودی به زبان معیار و متداول نزدیک است. گاه در شیرینی و سادگی و سهل و ممتنع بودنش، یادآور شعر سعدی، شاعر گران‌مایه ایرانی است. در این پژوهش برآنیم تا برخی از مضامین و واژه‌ها و اصطلاحاتی که قاصد از اندیشه و زبان سعدی شیرازی تأثیر پذیرفته است، به روش تحلیلی توصیفی مورد بررسی و مذاقه قرار دهیم و ببینیم این شاعر تا چه حد تحت تأثیر سعدی بوده است. نتایج پژوهش حاکی از آن است که قاصد با الهام از سروده‌ها به‌ویژه غزلیات سعدی، نه‌تنها از زبان و قالب‌های شعری سعدی تأثیر گرفته، بلکه در ساحت اندیشه نیز به او نزدیک شده است. همچنان که سعدی، با بهره‌گیری از زبانی ساده و ممتنع کوشیده تا مفاهیم عاشقانه، اخلاقی و انسانی را به خواننده منتقل سازد؛ قاصد نیز در اشعارش از این شیوه بهره‌جسته و با زبانی نرم و آهنگین، پیام‌های عاشقانه و تعلیمی خود را بیان می‌دارد. این پیروی از سعدی، در نحوه بیان احساسات و نیز در ساختار شعر، به نیکی مشهود است.

واژه‌های کلیدی: سعدی، قاصد، اشتراکات زبانی، رندی، ملامتگری عقل، عشق.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه (پردیس بین‌الملل).

hazharrasul7@gmail.com

^۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه (پردیس بین‌الملل) (نویسنده مسئول).

f.modarresi@urmia.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۲ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۳

۱. مقدمه

شعر گردی به‌ویژه در قرون اخیر به طور گسترده و انکارناپذیر تحت تأثیر ادبیات فارسی قرار گرفته است. این تأثیرپذیری ناشی از روابط فرهنگی، تاریخی و زبانی بین دو قوم گرد و فارسی‌زبان است. شاعران گرد زبان، با توجه به نزدیکی جغرافیایی و تعاملات فرهنگی با ایران و شاعران فارسی‌زبان، در اشکال و مضامین شعری فارسی وام‌دار شاعران ایرانی بوده‌اند.

شاعران گرد زبان به‌ویژه در قرن‌های اخیر به مضامین عاشقانه، عرفانی و اجتماعی شعر فارسی توجه ویژه‌ای داشته‌اند. تأثیر ادبیات فارسی بر شعر گردی تنها به مضامین و زبان محدود نمی‌شود، بلکه جنبه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز در این زمینه حائز اهمیت است. شاعران گرد با الهام از شاعران فارسی‌زبان، به نقد اجتماعی و سیاسی پرداخته و تلاش کرده‌اند تا صدای مردم خود را به گوش جهانیان برسانند. حاجی بکر آقای حویزی، ملقب به قاصد، شاعری است که زندگی و آثارش، نشان‌دهنده پیوند عمیق شعر گردی با ادبیات فارسی است. وی که در قرن نوزدهم میلادی به دنیا آمد، در فضایی فرهنگی رشد کرد که شاعران فارسی‌زبان به‌ویژه سعدی و حافظ، تأثیرات عمیقی بر ادبیات آن زمان گذاشته بودند.

یکی از بارزترین ویژگی‌های شعر قاصد، مضامین عاشقانه و عرفانی است که در برخی موارد به نظر می‌آید تحت تأثیر شعر سعدی و حافظ قرار دارد. برای نمونه قاصد مانند این دو شاعر، عشق را به‌عنوان یک مفهوم عمیق و پویا در اشعارش مورد توجه قرار داده و در این راستا، از تمثیل‌ها و تصاویر زیبای عاشقانه استفاده می‌کند. او با توسل به مضامین عرفانی، به توصیف حالاتی می‌پردازد که در آن عشق به خدا و عشق به معشوق انسانی درهم تنیده شده است. در غزل‌های او می‌توان نشانه‌هایی از تجربیات زیستی او را مشاهده کرد که یادآور اشعار سعدی است.

همچنین قاصد به واسطه تسلط بر زبان فارسی، توانسته است از لحاظ زبانی و ادبی با شاعران فارسی‌زبان تا حدی هم‌راستا شود. زبان او نرم و شاعرانه است و به‌ویژه در غزل‌هایش. قاصد از قالب غزل به‌عنوان یک فرم اصلی شعری استفاده کرده و در عین حال به ویژگی‌های سبک عراقی در شعر پایبند مانده است. شعر قاصد همچنین از مضامین اجتماعی و انسانی غنی است. او در اشعارش به مسائلی چون عشق، فقر و مسایل اجتماعی پرداخته است. این موضوع در آثار سعدی نیز به‌وضوح مشهود است، جایی که او به انتقاد از وضع اجتماعی و رفتارهای ناپسند می‌پردازد. قاصد با الهام از این رویکرد، به تشریح شرایط اجتماعی زمانه‌اش و ترویج اخلاق و فضائل انسانی پرداخته است. شعر قاصد، نمایانگر روح ژرف و تفکر غنی اوست. او با پیوند دادن عشق به اندیشه‌های عرفانی ملامتی و دنیایی از احساسات انسانی را می‌سازد که خواننده را به تفکر و تأمل دعوت می‌کند.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

این جستار در تلاش است تا به بررسی پاره‌ای از ویژگی‌های زبانی قاصد بپردازد و به‌روشنی نشان دهد که چگونه قاصد با استفاده از تجربیات خود، از زبان غزلیات سعدی در بیان این مضامین بهره برده و در عین حال به خلق شعری منحصر به فردی نیز پرداخته است.

۱-۲. پیشینه تحقیق

هدف پژوهش حاضر، بررسی برخی از ویژگی‌های زبان ادبی قاصد و تأثیراتی است که اشعار سعدی این شاعر نام‌آور ایرانی بر وی گذاشته است. برای دستیابی به اهداف پژوهش، از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی بهره خواهیم برد. در مورد این کار،

ما هیچ پیشینه‌ای جز کتاب اشعار قاصد که توسط فاطمه مدرسی تصحیح شده، نداشتیم.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

۲-۱- اشتراکات زبانی

قاصد، شاعری کرد زبان و اهل کردستان عراق است که با وجود پیشینه زبانی و فرهنگی تا اندازه‌ای متفاوت، دلبستگی زیادی به شعر فارسی، به‌ویژه اشعار سعدی شیرازی داشت و این علاقه در اشعار او نمایان است. قاصد در بسیاری از تشبیهات، کنایات و ترکیبات زبانی، از سعدی پیروی کرده و با تکیه بر زبان و بیان و مضامین سعدی، توانسته است زبانی غنی و شیوایی خلق کند که گاهی یادآور زیبایی‌ها و ظرافت‌های سروده‌های سعدی، این شاعر شیرین سخن ایرانی است. اشعار قاصد در بسیاری از موارد از نظر زبانی و ساختاری از سعدی تأثیر پذیرفته است. این تأثیرپذیری نشان‌دهنده دلبستگی و پیوند عمیق قلبی قاصد با اشعار سعدی است. در اینجا به پاره‌ای از واژگان و ترکیبات و مضامین قاصد و مقایسه آن‌ها با اشعار سعدی می‌پردازیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۲-۱-۱- ترک محبت

سعدی در بیت

به جفا ترک محبت نتوان گفت / بر در بنشینم اگر از خانه برانند

(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴۸)

به نوعی استقامت عاشقانه اشاره دارد که قاصد نیز با عبارتی مشابه آن را در بیت:

ناصر از ترک محبت سخت کوتاه کن / حرف تو بر دل ما بار گران ست امروز

(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۱۷)

به کار برده است. در هر دو بیت، تأکید بر عمق عشق و پیوند ناگسستنی عاشق با معشوق، با زبان مشابهی بیان شده است.

۲-۱-۲. احوال آب چشم

سعدی در بیت

با ساریان بگویند احوال آب چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۵۰)

تصویری می‌سازد که در آن از بارش اشک‌ها، به‌عنوان مانعی برای حرکت شتر در روز باران استفاده می‌کند. قاصد نیز با الهام از این مضمون در بیت:

مبند امروز محمل ساریانا که صحرا شد ز آب‌دیده‌ام گل
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۵۵)

همین تصویر را با عباراتی متفاوت اما مفهومی مشابه به کار برده است.

۲-۱-۳. زهر قاتل به دست معشوق

سعدی در بیت

سعدیا زهر قاتل از دستش گو بیاور که چون شکر بخوریم
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۳۸)

به تأثیر عمیق عشق و تسلیم عاشقانه در برابر خواست معشوق اشاره می‌کند.

قاصد نیز این مضمون را در بیت

زهر قاتل به دست دوست، شکر شهید اندر کف رقیب شرنگ
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۵۰)

به تصویر می‌کشد و با تأکید بر جایگاه معشوق و تلخی حضور رقیب، از زبان و

سبک سعدی پیروی می‌نماید.

۲-۱-۴. آتش رخسار معشوق

در بیت سعدی :

بر آتش رخسار تو دل‌های کباب
از بس که بسوخت دود برمی‌آید
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۱۴)

از تصویر «آتش رخسار» برای توصیف تأثیرگذاری عشق معشوق بر عاشق استفاده شده است. قاصد هم در بیت:

در وصل مراد و شین‌بس لطف مضاعف کرد
از دیده مست او دل گشت کباب اما
(قاصد، ۱۳۹۲: ۲۴)

همین مضمون را با زبانی مشابه به کار برده است و مفهوم «دل کباب شدن» را به زیبایی به تصویر کشیده است.

۲-۱-۵. سهی سرو

در بیت

ای سهی سرو روان آخر نگاهی باز کن
تا به خدمت عرضه دارم افتقار خویش را
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۳۱)

سعدی از «سهی سرو» استعاره‌ای از معشوق آورده است. قاصد نیز همین عبارت را در بیت:

ای شکر لب، تو به گفتار نیایی چه عجب
ای سهی سرو، به رفتار نیایی چه عجب
(قاصد، ۱۳۹۲: ۲۲)

به کار می‌برد و معشوق خود را به «سهی سرو» تشبیه می‌کند.

۲-۱-۶. شکایت از دوست

سعدی در بیت:

سعدی ز دست دوست شکایت کجا بری؟ هم صبر بر حبیب که صبر از حبیب نیست
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۱۴)

به صبر بر معشوق اشاره دارد. قاصد نیز در بیت
ز دست دوست شکایت ندارم از غربت بجز رقیب مرا در وطن فرار که کرد
(قاصد، ۱۳۹۲: ۸۹)

همین مفهوم را بیان می‌دارد و شکایت از غربت و رقیب را در مقابل دوست مطرح می‌کند.

۲-۱-۷. تیر مژگان و کمان ابرو

سعدی در بیت:

تیر مژگان و کمان ابروش عاشقان را عید قربان می‌کند
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴۹)

با استفاده از تشبیه «تیر مژگان و کمان ابرو» به توصیف معشوق پرداخته است. قاصد نیز با پیروی از این تصویرسازی در بیت:

گفتم ای ماهرو کمان ابرو تیر مژگان به سوی دل انداز
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۷۲)

از همان تعابیر و تشبیهات سعدی بهره برده است تا جلوه‌ای دلربا و عاشقانه از معشوق را به نمایش بگذارد.

قاصد با استفاده از تعابیر و تصاویر سعدی توانسته زبان او را با ذوق شاعرانه خود تطبیق دهد و به گونه‌ای آن‌ها را در شعر خود بازتاب دهد که گاهی یادآور اشعار سعدی است. این تأثیرپذیری نه تنها از سر تقلید محض، بلکه نشانه‌ای از ارادت و درک عمیق قاصد از ساختارها و مضامین شعری سعدی است که توانسته عاشقانه آن‌ها را در شعر خود به کار گیرد.

۲-۲. اشتراکات محتوا و اندیشه

قاصد چون ریاکاری زاهدان را می‌بیند که رذایل و صفات ذمیمه خویش را برای عزت‌جویی دنیوی از دیگران پنهان می‌دارند و خود را به خلق نیکو نشان می‌دهند، اخلاق ملامتیان را بر اخلاق آنان برتری می‌نهد. زیرا ملامتی، بدی‌های خویش را به مردم می‌نماید و محاسن و نیکویی‌های خود را پنهان می‌دارد. قاصد در این مورد به مانند سعدی انگشت نقد بر زهد و تزویر زاهدان، می‌نهد و به همدلی با رندان بر می‌خیزد.

۲-۲-۱. انتقاد از زهد و تزویر زاهدان

چون تاب جفای تو ندارد دل زاهد سجاده به مسجد زده بینی شده عابد

(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۷۲)

در این بیت، قاصد به ناپایداری ایمان زاهد اشاره می‌کند که به محض مواجهه با سختی طریق عشق، از ادعاهای خود دست می‌کشد و سر به سجده می‌گذارد. سعدی نیز در بیت زیر بر تفاوت عاشقان واقعی و زاهدان دنیاطلب تأکید دارد. از نظر او، عاشقان حق و حقیقت از ویژگی‌های خاصی برخوردارند که در زاهدانی دل‌بسته هواجس جسمانی و دنیاپرست دیده نمی‌شود.

عاشقان دین و دنیا باز را خاصیتی است کان نباشد زاهدان مال و جاه‌اندوز را

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۲)

۲-۲-۲. بی‌پروایی در برابر ملامتگران

در بیت

ملامت‌ها مگو واعظ تو چندین شدم رسوا ندارم بعداز این باک

(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۵۰)

قاصد در راه صعب عشق از ملامت ملامتگران نمی‌هراسد، چراکه عشق و رسوایی و قبول و ردّ خلق برای او اهمیتی ندارد.

این بیت به وضوح الهام گرفته از مضامین عرفانی سعدی است که در بیت:

بگویم تا بداند دشمن و دوست
که من مستی و مستوری ندانم
(سعدی، ۱۳۶۹: ۴۱۹)

با صراحت می‌گوید که او مستی و عشق را بدون پنهان‌کاری و بی‌اعتنایی به قضاوت دیگران پذیرفته است. قاصد در اینجا از شیوهٔ جسارت سعدی پیروی کرده و با نگاهی مشابه به مسئله عشق و رسوایی می‌نگرد.

۲-۲-۳. نقد ریاکاری و تمسخر زاهدان ریا پیشه

در بیت قاصد

خاک پای تو چو صندل به سر خود می‌مالم
دردسر گشته مرا قصه واعظ چو صداع
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۴۰)

می‌بینیم که قاصد سخنان واعظان و زاهدان را چنین بی‌ارزش می‌داند و آن‌ها را به سردردی مزمن همانند می‌کند. خاک پای را چنان ارزشمند می‌داند که آن را چون صندل بر سر خود می‌نهد.

سعدی نیز در بیت:

ای نفس که مطلوب تو ناموس و ریا بود
از بند تو برخاستم و خوش بنشستم
(سعدی، ۱۳۶۹: ۳۶۶)

نفس خود را که تنها در بند خوشنامی در پیش مردم است، مورد سرزنش قرار می‌دهد؛ و به طور مصمم خود را از بند بندگی او می‌رهاند و آنگاه خود را آزاد و شادمان می‌بیند. چنان‌که در بیت فوق می‌بینیم، قاصد نیز با تأسی از سعدی، خاک پای معشوق را چون صندلی خوشبوی بر سر می‌مالد تا از سردردی که زاهدان و واعظان برای او ایجاد کردند، خود را برهاند.

۲-۴. همدلی با رندان و بیزاری جستن از ملامت ملامتگران

قاصد در بیت:

ای دلا هر کس که چنین دلبری زیبا طلبد / باید از سنگ ملامت نبود پروایش

(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۳۲)

از بی‌اعتنایی به سخن و نقد ملامتگران سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که هر آن‌کس که دلبری این چنین رعنا و شوخ و شیرین‌کار می‌طلبد، باید از سنگ ملامت نااهلان و آنانی که شیرینی عشق را نجشیده‌اند، پروای نداشته باشد. این اندیشه بی‌شبهات به این بیت سعدی نیست که می‌گوید:

غلام همت شنگولان و رندانم / نه زاهدان که نظر می‌کنند پنهانت

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۴۸)

قاصد با تأثیرپذیری از سعدی، خود را غلام شنگولان و رندان می‌داند و به نقد آن دسته از زاهدانی می‌پردازد که پنهانی نظر می‌کنند و به عیب‌جویی عاشقان برمی‌خیزند.

در خور ذکر است که معنی اصطلاحی رند در میان متصوفه به شرح زیر است:

- «رند، کسی است که جمیع کثرات و تعینات وجوبی و امکانی اسما و صفات

اعیان را از خود برانده و سرافراز عالم و آدم است» (رادمنش، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

- «در اصطلاح صوفیه، رند کسی را گویند که از آداب و رسوم خلق وارسته و از

جهان و جهانیان بگسسته باشد. به‌ظاهر از اهل ملامت است و در باطن از اهل سلامت»

(نوربخش، ۱۳۷۸: ۳۲۳).

از تعاریف و توصیفات فوق، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که ترکیبی از اعتقادات

ملامتیان و قلندریان به ایجاد مکتبی جدید به نام «رندی» منجر شده است. رند

به‌عنوان شخصیتی شکل می‌گیرد که از ترکیب ویژگی‌های ملامتی و قلندری برخاسته

و مانند ملامتیان با زهد ظاهری، دروغ و تزویر مبارزه می‌کند. در عین حال، او مانند

قلندران، از ابراز طاعات و عبادات خود هیچ هراسی ندارد و به خوبی سبک زندگی خود را از دیگران پنهان می‌کند.

در اصطلاح تصوف، رند به فردی اطلاق می‌شود که تمامی آداب ظاهری و قید و بندهای متداول را رها کرده و به حقیقتی عمیق متصل شده است. چنین فردی اسرار حقیقت را درک کرده و مراحل شریعت و طریقت را پشت سر گذاشته و از توجه به غیر خدا آزاد شده است. به عبارت دیگر، رند به طور کامل در عشق به خدا غرق شده و جز او را نمی‌شناسد و به غیر او نمی‌بیند و نمی‌اندیشد.

حسن انوری در توصیف رندان می‌نویسد: «رندی چیست و رندان کیان‌اند؟ هوشیاران پاک‌دلی که سر تسلیم در آستان آداب و رسوم و سنن کلیشه‌ای زندگی که رنگ ابتذال به خود گرفته است، فرود نمی‌آورند، فداکارند، بلاکش‌اند، مصلحت‌اندیش نیستند و درعین حال در تحصیل فضایل از دل‌وجان می‌کوشند. با ریاکاری و زهد ریاکارانه درمی‌افتند. جوهر زندگی را در عشق می‌جویند، خوشباش و طربناک و سرمست‌اند، با این‌همه خودبین نیستند و ترک نام می‌گویند و نیک‌نامی را در بدنامی می‌جویند و به داوری مردم در حق خود اعتنایی نمی‌ورزند. می‌خواراند یا تظاهر به می‌خواری را وسیله‌ای برای مبارزه با زاهد فریبکار مسندنشین می‌دانند» (انوری، ۱۳۷۸: ۲۷).

سعدی رند را هم در معنی مثبت و هم منفی به کار می‌برد:

غلام همت رندان و پاکبازانم که از محبت با دوست دشمن خویشند

(سعدی، ۱۳۶۹: غزل ۲۳۶)

از نظر سعدی رند مصلحت‌بین نیست:

باغ فردوس میارای که ما رندان را سر آن نیست که در دامن حور آویزیم

(همان: غزل ۴۴)

او رندی را برعکس زهد زاهدان می‌بیند:

چه زاهد بر خود کند کار سخت

چه رند پریشان شوریده بخت

(همان: مثنوی ۱۴)

بر من او خود پارسایی می‌کند

یار من اوباش و فلاشست و رند

(همان: کلیات، ۴۹۹)

رند در طول زمان معانی مختلفی به خود گرفته است، چنان‌که در شعر سعدی گاه در معنی از خود بیخود شده، بی‌خرد، عاشق و گاهی هم شاهدباز و مخالف با زهد ریایی زاهدان ریاکار، آمده است.

امشب که بزم عارفان از شمع رویت روشن است / آهسته تا نبرد خبر رندان شاهد باز را

(همان: ۴۱۵)

با تأمل در سروده‌های قاصد، می‌توان گفت که قاصد در بیان انتقادات خود از زهد و تزویر زاهدان، و بی‌پروایی در برابر ملامتگران، از سعدی شیرازی الهام گرفته و تلاش کرده است تا همان مفاهیم و دیدگاه‌ها را با زبانی مشابه به تصویر بکشد.

قاصد زاهد را زهدفروشی می‌داند که هرگز از این کار سیر نمی‌گردد و می‌گوید:

یارا تو ندانی که رقیبی چه به ما گفت / من سنگ‌به‌دستم ولی تو شیشه‌به‌دستی

(قاصد، ۱۳۹۲: ۲۱۸)

در میکده ساقی که همی گفت به رندان / زاهد نشده از آن زهد فروشی سیر

(همان: ۲۱۸)

قاصد خود را قلندر و رند معرفی می‌کند چراکه به نسبت آداب و گفتار مورد پسند مردم ظاهر بین و زاهد، بی‌اعتناست و پروایی از بدنامی میان خلق ندارد. او تنها به عشق و معشوق عنایت دارد و همین امر مایه دلگرمی و دلیری او و قلندری در وادی عشق نکورویان شده است:

اگرخویشان‌پرسند حال زار قاصد مسکین / بگو در وادی عشق نکو رویان قلندر شد

(همان: ۹۵)

قاصد زاهدانی را که از باده عشق سرمست نگشته‌اند به باد ملامت می‌گیرد. ابیات زیر از قاصد، نشان‌دهنده انتقاد او از زاهدان و ریاضت‌نمایی آنان شده است. به این

ترتیب او با جسارت به تحسین عشق و حقیقت و نقد به ظاهرپرستی زاهدان می‌خیزد. قاصد معتقد است که زاهد در دام مجاز و زهدنمایی گرفتار آمده است، درحالی‌که عاشق درگیر حقیقتی برتر و اصیل‌تری است که زاهد از آن بی‌خبر است و به‌گفته آن پی نبرده است.

طمع از مرحمت یار مکن همچو ما زاهدا هر که نشد عاشق او مرده است

(همان: ۵)

ماییم که در کار حقیقت شده مشغول زاهد که سرانجام تو آغاز مجاز است

(همان: ۵۹)

زاهد چو کند عیب من آگاه نباشد قاصد دلش افتاده در آن حلقه گیسو

(همان: ۱۹۹)

بس ملامت کن مرا زاهد از این‌زاری اگر راست می‌گویی بیا یک‌بار دلدارم ببین

(همان: ۱۸۳)

در میکده‌ساقی که همی‌گفت به رندان زاهد نشده سیر از آن زهد فروشی

(همان: ۲۱۹)

۲-۳. عشق

یکی از مهم‌ترین مفاهیم سخن سعدی، عشق است که در باب آن سخن‌ها گفته و اشعار زیبایی سروده است. افزون بر غزلیات، حتی در بوستان و گلستان هم به آن بسیار پرداخته است. قاصد هم کلام عاشقانه بسیاری دارد که در برخی از آن‌ها، از نظر مضمون و هم‌واژه و ترکیبات از سعدی پیروی کرده است که در این پژوهش به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۲-۳-۱. ملامت عاشق

سعدی:

ملامت من مسکین کسی کند که نداند که عشق تا به چه حد است و حسن تا به چه غایت
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۲)

سعدی در این بیت به کسانی اشاره دارد که از عشق و زیبایی‌هایی آن بی‌خبر هستند و دنیای زیبای عشق و عاشقی را تجربه نکرده‌اند، عاشق را سرزنش می‌کنند. او با استفاده از واژه «مسکین» به نوعی به تسلیم و نیاز عاشق در برابر حسن و زیبایی معشوق اشاره می‌کند. عاشق در دیدگاه سعدی، مسکینی است که تسلیم جاذبه و قدرت عشق شده و یارای مقاومت در برابر او را ندارد.

قاصد در این بیت:

ملامت بس کن ای زاهد به ظاهر منگر و منگر حقیقت است اندر شیوهی عشق مجاز من
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۹۱)

به زاهد (یا به‌طور کلی کسانی که عشق را از زاویه سطحی می‌بینند) خطاب می‌کند و از او می‌خواهد که او را سرزنش نکند؛ زیرا اگرچه به ظاهر عشق او، مجازی و ظاهری به نظر می‌آید اما در ژرفای این عشق ظاهری، حقیقتی نهفته است. از این نظر نباید به ظاهر داوری کرد؛ چراکه عشق مقامی والا بی دارد. این بیان قاصد نشان می‌دهد که او نیز مانند سعدی عشق را به‌عنوان حقیقتی فراتر از نگاه‌های سطحی و دنیوی می‌داند. سعدی و قاصد هر دو از ملامت شدن عاشق و سرزنش ملامت‌گران و ناآگاهی آنان از دنیای عشق و عاشقی سخن گفته‌اند. بی‌تردید کلام سعدی است که در قاصد تأثیر گذاشته به گونه‌ای که مفاهیم و واژگانی نزدیک یا مشابه این شاعر برجسته ایرانی را در سروده‌های خود به کار می‌برد:

۲-۳-۲- پایبندی به عشق و وفاداری و پایداری در برابر سختی‌ها

سعدی در این بیت:

طریق عشق جفا بردن است و جانبازی دگر چه چاره چو با زورمند برنابند؟
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۵۳)

فلسفه عشق را به وضوح بیان می‌کند و آن را طریقی دشوار و پر از مشکلات می‌داند که نیاز به جانبازی دارد. او بر این باور است که در راه عشق، تحمل رنج و مصائب امری اجتناب‌ناپذیر است، چراکه عاشق با نیرویی برتر و قدرتمند عشق روبروست. راهی هم جز پذیرش این سختی‌ها وجود ندارد، چراکه زورمندی و قدرت عشق یار، جای مقاومت باقی نمی‌گذارد. بنابراین، جفای معشوق برای عاشق از هر خوشی جذابتر است. او باید در برابر این عشق عافیت‌کش، گردن نهد و تسلیم آن شود.

قاصد در این بیت:

هزار تندی و سختی بکن که سهل بود
جفای مثل تو بردن که سابق کرمی
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۹۶)

در این بیت خطاب به معشوق خود می‌گوید که تندی‌ها و سختی‌ها راه عشق برای وی سهل و آسان است. دلیل این سهل‌پنداری، سابقه لطف و کرمی است که پیش از این از معشوق دیده است. در واقع، قاصد اشاره می‌کند که مهربانی‌های گذشته معشوق باعث شده تا تحمل سختی‌ها و جفاهای کنونی او آسان‌تر باشد و او بتواند این تندی‌ها را با جان و دل بپذیرد. قاصد به نوعی لطف و مهربانی سابق معشوق را یادآوری می‌کند که عاشق را به قدرت تحمل جفاهای کنونی می‌دهد.

هر دو شاعر به این موضوع پرداخته‌اند که تحمل سختی و جفا یکی از اصول اصلی عشق است. سعدی این موضوع را به صورت یک اصل کلی برای عاشق مطرح می‌کند، در حالی که قاصد با اشاره به لطافت‌ها و کرم‌های گذشته، دلیل خاصی برای تحمل این سختی‌ها ارائه می‌دهد. در لحن سعدی، نوعی قطعیت و قاطعیت در پذیرش جفا و سختی‌ها وجود دارد. عاشق چاره‌ای جز جانبازی ندارد و باید در برابر سختی‌ها بایستد. اما در شعر قاصد، نوعی تسکین و دلگرمی به چشم می‌خورد. قاصد با یادآوری مهربانی‌های پیشین معشوق، تحمل جفاهای کنونی را برای خود آسان‌تر کرده است.

۲-۳-۳. نادیده گرفتن دنیا در راه عشق

سعدی در این بیت:

ترک دنیا و تماشا و تنعم گفتیم مهر مه‌ری است که چون نقش حجر می‌نرود
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۶۶)

سعدی در این بیت به زهد و کناره‌گیری از دنیا و لذت‌های آن اشاره می‌کند. او می‌گوید که عاشقان در راه عشق، دنیای فانی و تماشا و لذت‌های دنیوی و تنعم آن را ترک کرده‌اند. با این حال، عشق به معشوق (به صورت مه‌ری که همچون نقش سنگی پابرجاست) در دل آن‌ها حک شده و از بین نمی‌رود.

این بیت نشان‌دهنده این است که ترک دنیا و لذت‌هایش برای عاشق امری ضروری است، اما عشق به معشوق به‌عنوان اثری جاودانه و ابدی در دل عاشق باقی می‌ماند.

قاصد گوید:

زاهد تو برو جای تو نبود حرم عشق گوجمله برو نه غم دنیا و نه دین است
(قاصد، ۱۳۹۲: ۲۵)

قاصد در این بیت با لحنی قاطع و انتقادی به زاهد (نماد دنیادوست یا دین‌داری سطحی) می‌گوید که در حریم مقدس عشق جایی ندارد؛ زیرا در دل عاشق واقعی و در برابر عشق، نه غم و اندوه دنیا و نه اندیشه دین، جایگاهی ندارد. همانند سعدی مقام عشق را مقدس‌تر و والاتر و فراتر از هر اندیشه‌ای می‌بیند.

۲-۳-۴. وفاداری به عهد معشوق

سعدی در این بیت:

تا عهد تو درستم عهد همه بشکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان‌ها
(سعدی، ۱۳۶۹: ۲۴)

سعدی در این بیت از عهد و پیمانی سخن می‌گوید که با معشوق بسته است. او می‌گوید پس از بستن این پیمان، از تمام عهد و پیمان‌های دیگر دل بریده و تمام قول‌های پیشین را شکسته است؛ چراکه وفاداری و عشق او تنها به معشوقش تعلق دارد. این حاکی از اوج تعهد و وفاداری سعدی به معشوق است، تا جایی که گویی با بستن عهد عشق، دیگر بر سر عهد و پیمان با کس دیگری نیست.

قاصد در این بیت:

قاضی تو دگر عیب من شیفته کم کن پا بسته و افتاده به زنجیر قضایم

(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۷)

به زبان حال عاشقی سخن می‌گوید که به تقدیر عشق پا بسته و با زنجیر قضا و قدر به دام عشق افتاده. او از قاضی (نمادی از سرزنشگر یا داوری که به قضاوت عشقش پرداخته) می‌خواهد که دیگر عیب‌جویی از عاشق شیفته را کنار بگذارد، زیرا او بسته به کمند عشق معشوق و دل‌بسته و اسیر سرنوشت و قضا و قدر عشق است. این بیت به نیکی تسلیم و رضای عاشق را به قضا و قدر نشان می‌دهد؛ او به عشق تن داده و نمی‌تواند یا نمی‌خواهد از آن بگریزد.

سعدی عهد و وفای به عشق را پر توان‌تر از هر عهد و پیمانی دیگری می‌داند. قاصد هم با او هم عقیده است و در بیت خود از پایبندی به عشق و اسارت در زنجیر قضا سخن می‌گوید و همانند سعدی، عشق را پیوندی استوار می‌بیند که فرد را به قضا و سرنوشت، پایبند می‌کند.

۲-۴. تقابل عقل و عشق

در بررسی اشعار قاصد و مقایسه آن با سعدی، مشاهده می‌شود که قاصد در ابیات خود از شیوه‌ها و مضامین فکری سعدی پیروی کرده و تلاش کرده است همان مفاهیم را با بیانی نزدیک به بیان سعدی ارائه دهد. به‌ویژه در مسئله تقابل عقل و عشق و

برتری عشق، قاصد به وضوح از مضامین سعدی الهام گرفته است و عشق را به عنوان نیرویی غالب و مطلق به تصویر کشیده که عقل در برابر آن بی‌قدرت و ناتوان است. در ادامه برخی از این پیرویی‌ها و شباهت‌ها را توضیح می‌دهیم.

۲-۴-۱. غلبه عشق بر عقل و ناتوانی عقل

سعدی در ابیاتی مانند:

عقل بیچاره است در زندان عشق چون مسلمانی به دست کافری

(سعدی، ۱۳۶۹: ۹۸)

به ناتوانی و عجز عقل در برابر عشق اشاره می‌کند و آن را چون مسلمانی می‌بیند که در دست کافر حربی گرفتار آمده است. سعدی بر ناتوانی عقل در مواجهه با عشق تأکید دارد و بیان می‌کند که عقل در شرایط عادی می‌تواند امور معاش و مسایل دنیوی را حل کند، اما در برابر سلطان عشق، عاجز و درمانده است.

گفتیم که عقل از همه کاری به درآید بیچاره فروماند چو عشقش به سر افتاد

(همان: ۱۵۵)

قاصد در بیت مشابهی می‌گوید:

داور عشق تو چو بر تخت دل آمد بنشست گفتم ای عقل بیرون شو که دگر جای تو نیست

(قاصد، ۱۳۹۲: ۳۸)

در اینجا قاصد از همان تصویرپردازی سعدی استفاده کرده و با تأسی از او، بیان می‌کند که با جلوس داور عشق بر تخت دل، دیگر عقل جایی و مکانی ندارد. چرا که هر جا سلطان عشق رخت براندازد عقل باید خانه پردازد.

۲-۴-۲. تضاد و کشمکش میان عقل و عشق

سعدی می‌گوید:

شوق را بر صبر قوت غالب است عقل را با عشق دعوی باطل است

(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۲)

در این بیت بر تضاد همیشگی عقل و عشق و برتری عشق بر عقل تأکید دارد. همچنین سعدی نشان می‌دهد که عقل را یارای مقابله با عشق نیست و در پیکار میان آن دو، استاد عشق بر مزدور عقل پیروز است.

عقل با عشق بر نمی‌آید جور مزدور می‌برد استاد

(همان: ۱۵۴)

قاصد نیز این کشمکش را چنین بیان می‌دارد:

به هر کشوری که سلطان محبت خیمه زد ای دل بیاید عقل مسکین تا ابد زان ملک بگریزد

(قاصد، ۱۳۹۲: ۹۹)

قاصد می‌گوید سلطان عشق به هر کشوری خیمه زند، عقل مسکین تا ابد باید به ترک آن گوید. قاصد در این تصویر، همان اندیشه‌ای را دنبال می‌کند که سعدی مطرح کرده، مبنی بر اینکه عشق در برابر عقل نیرومندتر است.

۲-۴-۳. فرمانروایی عشق و بیرون راندن عقل

سعدی می‌گوید:

چو شور عشق درآمد، قرار عقل نماند درون مملکتی چون دو پادشا گنجد؟

(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹)

در اینجا به حضور بی‌رقیب عشق اشاره می‌کند که جایی برای عقل باقی نمی‌گذارد. عشق حکومتی مستقل و قدرتمند می‌طلبد و عقل نمی‌تواند در آن سهمی داشته باشد زیرا دو پادشاه در اقلیمی نمی‌گنجد:

ای عقل نگفتم که تو در عشق نگنجی؟ در دولت خاقان نتوان کرد خلافت

(همان: ۱۳۶)

قاصد نیز با پیروی از همین تصویر سعدی، بیان می‌دارد:

گفتم به عقل سرخویش‌گیر و بیرون شو سلطان عشق به ملک‌دل‌م‌چو کرد جلوس
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۳۵)

قاصد عشق را به سلطانی بر تخت دل نشسته، تشبیه می‌کند که پس از جلوس او، عقل باید قلمرو او را ترک کند؛ چراکه با عشق هم‌زمان نمی‌تواند در یک دل جای گیرد. با توجه به ابیات و مفاهیم مشابه، چنین به نظر می‌آید که قاصد در بیان مضامین عرفانی و برتری عشق بر عقل، از سعدی پیروی کرده و این مفاهیم را با زبانی مشابه و نزدیک به سعدی به تصویر کشیده است. او در اشعارش تلاش کرده تا همان کشمکش‌ها و ویژگی‌های برتری عشق بر عقل را به زیبایی بیان دارد و بگوید که جایگاه عشق فراتر از عقل است، همان‌گونه که سعدی پیش‌تر به این امر پرداخته است.

۲-۵. محنت‌سرای دنیا

زرین کوب در کتاب «حکایت هم چنان باقی» در بیان تصاویر تعلیمی دنیا از نگاه سعدی، با استفاده از تمثیل‌ها و توصیفات بسیار زیبا، این‌گونه می‌نویسد: «سعدی در گلستان، دنیا را چنان که هست، تصویر می‌کند با زشتی‌ها و زیبایی‌هایش و با تضادها و ناهمواری‌هایی که هست؛ در بوستان و همچنین در قصاید تحقیقی و بعضی رسالات تعلیمی، دنیا را بدان‌گونه که باید باشد به تصویر می‌کشد که دورنمایی از یک ناکجاآباد شاعرانه است؛ اما تعارض و تضاد بین این دو تصویر را نمی‌توان نشان تضاد و تناقض در اندیشه و بیان شاعر دانست. این تضاد و تناقض در طبیعت دو‌گونه دنیایی است که در طریق کمال و استکمال می‌پوید و مجرد تصور کمال آینده‌اش، ضرورت فقدان کمالش را در زمان حال الزام می‌نماید» (زرین کوب، ۱۳۷۹: ۲۷). می‌توان گفت در ابیاتی چند قاصد به وضوح از دیدگاه و سبک سعدی در بیان ناپایداری و بی‌وفایی دنیا پیروی کرده است. هر دو شاعر با نگرشی حکیمانه و پندآموز، به تحلیل کوتاهی

عمر و زودگذری دنیا پرداخته و مخاطبان خود را از دل بستگی به دنیا و دل بستن به تعلقات دنیوی بر حذر می‌دارند.

۲-۵-۱. اشاره به بی‌وفایی و گذرا بودن دنیا

سعدی در اشعارش بارها بی‌ثباتی دنیا را یادآوری می‌کند و انسان را به چشم‌پوشی از تعلقات و مسایل زودگذر دنیوی فرا می‌خواند. در بیتی مشهور می‌گوید:

جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۲۲)

او دنیا را جایگاهی موقت و فانی می‌بیند که نمی‌توان به آن اعتماد کرد. سعدی توصیه می‌کند که دل بستن به این جهان مانند دلبستگی به کاروانسرای است که بنیان و وفایی ندارد و سرشار از تغییر و دگرگونی است. قاصد نیز از همین دیدگاه پیروی کرده و در ابیات خود با لحنی مشابه، دنیا را فانی و بی‌ارزش توصیف می‌کند. او می‌گوید:

عروسی‌کو در این محنت‌سرا ای دل تفکر کن ندیدم در جهان روزی که نبود ماتی دیگر
ز مرهم‌های دنیا به نشد زخم دل هرگز به زاری رفت قاصد تا بیابد مرهمی دیگر
(قاصد، ۱۳۹۲: ۱۰۹)

قاصد به زودگذری دنیا و تکرار دردها و مصیبت‌ها اشاره می‌کند و یادآوری می‌کند که دنیای فانی نمی‌تواند آسایش و شادی پایدار به انسان بدهد. این نگاه بی‌اعتمادی به دنیا و توصیه به دوری از آن، شیوه‌ای است.

۲-۵-۲. هشدار به دل نبستن به دنیای فانی و تشویق به معنویت

سعدی در بیت

گر اهل معرفتی دل در آخرت بندی نه در خرابه دنیا که محنت‌آباد است
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۰۷)

به‌روشنی از ناپایداری دنیا سخن می‌گوید و انسان را به دل بستن به آخرت دعوت می‌کند. او دنیای فانی را خرابه‌ای می‌داند و توصیه می‌کند که افراد آگاه باید به ارزش‌های معنوی آخرت توجه کنند و دل به این دنیا نبندند. قاصد نیز با پیروی از این نگرش سعدی، در بیتی هشدار می‌دهد که به دنیا و زرق‌وبرق آن، نباید غرّه شد و دل بست. دنیایی که با افسون و حيله تخت سلیمان را هم سرنگون ساخت.

تو بدین دار فنا غرّه مشو ای هشیار / که به افسون و حیل تخت سلیمان زد و برد

(قاصد، ۱۳۹۲: ۷۰)

این اشاره به تخت سلیمان، نمادی از شکوه ناپایدار دنیاست و قاصد نیز همانند سعدی به دنیا به چشم یک سرای فانی می‌نگرد و انسان را به پرهیز از وابستگی به آن فرامی‌خواند. قاصد با بهره‌گیری از مضامین و نگرش‌های مشابه با سعدی، بر ناپایداری دنیا تأکید دارد و هشدار می‌دهد که هرکس با دید مادی و دنیوی به جهان گذرا نظر کند، در نهایت فریب خواهد خورد و زندگی‌اش به ناامیدی و ناکامی ختم خواهد شد. هر دو شاعر از زبانی شیوا و حکیمانه برای رساندن پیام خود استفاده کرده و خواننده را به دوری از فریب دنیا و گرایش به معنویت و ارزش‌های پایدار آخرت دعوت کرده‌اند. این شیوه‌های مشترک نشان می‌دهد که قاصد با پیروی از سعدی، به بیان حقیقت ناپایداری جهان و بی‌اعتباری آن پرداخته است.

۳. نتیجه‌گیری

قاصد در اشعار خود به‌طور بارزی از مضامین، زبان، سبک و اسلوب شعری سعدی پیروی کرده است. همچون او از زبانی ساده، روان، و به‌دور از پیچیدگی‌های دستوری و زبانی بهره می‌گیرد، کو آن را برای خواننده دلنشین و فهم‌پذیر می‌سازد. در گزینش واژگان و ساختار جملات، تمایل به استفاده از زبان روزمره نشان می‌دهد، تا آنجا که با خواندن اشعار او، می‌توان همان سادگی و ظرافت آشنای سعدی را احساس کرد.

همان‌طور که در غزل‌های سعدی نیز می‌بینیم، او نیز اغلب از وزن‌های روان و هماهنگ و واژگانی دلنشین بهره می‌برد که همراهی خواننده را با جریان عاطفی و معنایی شعر، آسان‌تر می‌سازد. این نوع اسلوب، با موسیقی درونی خود، توجه خواننده را به تصویرهای شاعرانه جلب می‌کند و او را در دنیای عاشقانه و پراحساس قاصد غرق می‌سازد.

از نظر مفهومی نیز قاصد در آثارش، همانند سعدی، بر موضوعات اخلاقی، عاشقانه و انسانی تمرکز دارد. او با بهره‌گیری از همین زبان ساده و پراحساس، به بیان دغدغه‌های درونی انسان و مسائل عاشقانه پرداخته و کوشیده چون سعدی این احساسات را، با زبانی ساده و دور از تعقیدات به خواننده به انتقال دهد.

قاصد نه تنها از نظر زبانی از سعدی تبعیت می‌کند، بلکه از نظر اندیشه نیز پیرو سبک و نگاه او به انسان و عشق و دیگر مسائلی چون نقد زهد و ریاکاری زاهدان، بی‌پروایی در برابر ملامتگران و همدلی با رندان و عاشقان است. قاصد با الهام از سعدی، زاهدان ریاکار را که به‌ظاهر بر عفت و تقوا تأکید دارند، اما در باطن در پی جاه و مقام دنیوی‌اند، مورد نقد قرار می‌دهد.

قاصد همچون سعدی به مسئله عشق می‌نگرد و از سرزنش دیگران هراسی ندارد. او سرزنشگری واعظان و زاهدان را به کنایه بی‌ارزش می‌شمارد و بیان می‌کند که عشق و رندی برای او برتر از زندگی ظاهری زاهدانه است. او همانند سعدی به ظاهر دنیایی عشق بی‌اعتناست و به حقیقت عشق اشاره دارد. این عشق، تنها در دل عاشقان واقعی دیده می‌شود که با نگاه دقیق‌تر به ژرفای انسانی و تعهدات روحانی او می‌نگرند. در کل، قاصد با پیروی از سعدی، عشق را مقامی فراتر از قضاوت‌های سطحی و دنیوی می‌داند و سرزنش‌گری زاهدانه را نادیده می‌گیرد. این نگرش به‌ویژه در اشعاری که به وفاداری به عشق در برابر سختی‌ها دیده می‌شود. به این ترتیب، قاصد چون

سعدی در سروده‌های خود نه تنها به عرفان، بلکه به ارزش‌های انسانی احترام می‌گذارد که در عشق واقعی تجلی می‌یابد.



کتاب‌شناسی

- ۱) انوری، حسن، (۱۳۷۸)، *صدای سخن عشق*، تهران: سخن.
- ۲) رادمنش، سید محمد، (۱۳۸۶)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، فلسفی و نجومی گلشن راز*، نجف‌آباد: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۳) زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، *حکایت همچنان باقی است*، تهران: سخن.
- ۴) سعدی، مصلح‌الدین بن عبدالله، (۱۳۶۹)، *کلیات سعدی*، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- ۵) قاصد، حاجی بکر حویزی (۱۳۹۲)، *گلی بر اورنگ طبیعت، دیوان غزلیات قاصد*، توضیح و تعلیق، فاطمه مدرسی، ارومیه: بو‌تا.
- ۶) نوربخش، جواد، (۱۳۷۸)، *فرهنگ نوربخش (اصطلاحات تصوف)*، تهران: بند قلم.